گزارش «جوان» از دلگویه‌های خانواده شهدا در فراق رهبر شهید حضرت امام خامنه‌ای

ما جاماندگان دیدن جای خالی او را تاب نمی‌آوریم

صغری خیل‌فرهنگ

«بمیرم برای آن لحظه‌ای که خبر شهادت‌تان آمد. آقا جان، باور می‌کنید؟ ما دوباره یتیم شدیم. انگار دوباره پیکر همسرم را برایم آوردند، اما این داغ سنگین‌تر بود، تلخ‌تر، انگار کوه صبر ما ریخت، اما آقا این را بدانید، ما همان نسلیم که در بدر، خیبر و صفین، پشت علی ماندیم. من همان همسری هستم که پاره تنم را در راه خدا دادم، اما دست از آرمان شهدا یم نکشیدم. درست است که امروز جگرمان از داغ شما سوخته، اما چشم به راه خلف صالح شما دوخته‌ایم. ما با رهبر جدیدمان عهد می‌بندیم، همانطور که در حسرت دیدار و به عشق شما صبوری کردیم، پای‌کار و جان‌فدای ایشان خواهیم بود.»

حرف‌هایی که در حسرت روایت شد، تلخ بود و جانسوز، اما حکایت بسیاری از خانواده‌های شهدا را در دل خود جای داد. خانواده شهیدان حاج علی محمدی‌پور، سرگرد پاسدار رضا نوده‌فراهانی، شهیده جنگ تحمیلی رمضان طاهره محمدی و دخترش عطیه اصلاحی، حسین شربتی از شهدای مجاهد محور مقاومت و شهید جنگ رمضان رضا بختیاری هر کدام به نیابت از همه دلسوختگان امام شهید اینچنین روایت کردند.

همسر شهید عارف حاج‌علی محمدی‌پور از شهدای عملیات کربلای ۵

بمیرم برای آن لحظه‌ای که خبر شهادت‌تان آمد

آقا جان من، سلام. این بار نه از روی آن فرش‌های صمیمی حسینیه که همیشه آرزوی نشستن روی‌شان را داشتم و نه از صف اول دیدارها که حسرت حضور در آن همیشه بر دلم ماند، بلکه از خانه‌ای می‌نویسم که عطر شهیدم در آن پیچیده و حالا داغ شما هم به آن اضافه شده است.

آقا جان! یادتان است چقدر در دل‌مان برای چند لحظه دیدارتان قند آب می‌شد؟! ما خانواده‌های شهدا همیشه به این امید زنده بودیم که روزی پای‌مان به حسینیه برسد و به خانه پدری پناه آوریم. همیشه می‌دیدم که بچه‌های شهدا چطور با ذوق، کف دست‌شان با خودکار می‌نویسند «جانم فدای رهبر» و دست‌های کوچک‌شان را طوری بالا می‌گیرند که حتماً شما آن را ببینید و بخوانید و بدانید که قرار است جان‌شان را فدای شما کنند.

شنیده بودم که شما با همان لبخند باصلابت برای‌شان دست تکان می‌دادید و آنها در دل می‌گفتند: «آقا جان! اگر عزیزمان را فدای راه خدا کردیم، فدای لبخند شما که لبخند شما رضایت خداست.» من از دور، با دیدن تصاویر این دیدارها، اشک می‌ریختم و با خودم می‌گفتم یعنی می‌شود روزی نوبت به من هم برسد؟ یاد آن شب‌هایی بخیر که می‌شنیدم بی‌خبر، چراغ خانه شهدا با حضورتان روشن شده است و چقدر در رؤیاهایم می‌دیدمتان که با وقار و تواضع کنار عکس شهید من هم نشسته‌اید، کنار عارف شهید حاج‌علی محمدی‌پور از شهدای عملیات کربلای ۵، همان که شبیه حاج‌قاسم‌تان بود.

آرزو داشتم از زبان شما درباره صبر زینبی بشنوم. شما که برای مادران قدخمیده، پسر بودید و چنان با عطوفت دست بر سر فرزندان شهدا می‌کشیدید که گویی هیچ‌گاه بی‌بابا نشده‌اند. آن نگاه نافذ و دعاهای خیرتان، حتی از راه دور هم تمام دارایی ما بود.

من وقتی دلتنگ شهیدم می‌شدم، تصویر شما را قاب می‌کردم، صدای شما را می‌شنیدم و انگار بوی عزیزم را از عطرِ عبای شما می‌گرفتم. شما تمامِ دلخوشی و پشت‌گرمی ما بودید در روزهای سخت این روزگار و حالا این حسرت همیشگی بر دلم ماند که یک بار، فقط یک بار از نزدیک زیارت‌تان کنم.

انگار کوه صبر ما ریخت

بمیرم برای آن لحظه‌ای که خبر شهادت‌تان آمد. آقا جان، باور می‌کنید؟ ما دوباره یتیم شدیم. انگار دوباره پیکر همسرم را برایم آوردند، اما این داغ سنگین‌تر بود، تلخ‌تر انگار کوه صبر ما ریخت، اما آقا این را بدانید، ما همان نسلیم که در بدر، خیبر و صفین، پشت علی ماندیم. من همان همسری هستم که پاره تنم را در راه خدا دادم، اما دست از آرمان شهدایم نکشیدم.

درست است که امروز جگرمان از داغ شما سوخته، اما چشم به راه خلف صالح شما دوخته‌ایم. ما با رهبر جدیدمان عهد می‌بندیم، همانطور که در حسرت دیدار و به عشق شما صبوری کردیم، پای‌کار و جان‌فدای ایشان خواهیم بود. به فرزندان این سرزمین راه و رسم سربازی در رکاب او را یاد خواهیم داد. داغ شما بزرگ است، بله! اما این پرچم به دست فرزند شماست و ما تا آخرین قطره خون، این راه سرخ را ادامه می‌دهیم.

همسر شهید سرگرد پاسدار رضا نوده‌فراهانی از شهدای مجاهد محور مقاومت

سایه سرِ ما بودید

بعد از شهادت همسر و یاور عزیزم، همه چشم و امید من و فرزندانم به شما بود، آقای مهربانم! همیشه می‌گفتم: «تمام نسل گذشته و آینده‌ام فدای شما آقاجان.» می‌گفتم: «ان‌شاءالله من و خانواده نباشیم که ببینیم به شما آسیبی برسد» ولی حالا ما هستیم، آقاجان که جانم به فدای مظلومیت‌تان. سایه سرم، بله شما سایه سر ما بودید و همسران‌مان سربازان شما بودند و ما هم خادمان سربازان شما، عزیز دلم. دل ما بعد از شما به امید ظهور امام زمان‌مان زنده و پابرجاست، وگرنه بعد از شما امیدی به ماندن در دنیا نداریم. مطمئن باش عزیزم، انتقامت را می‌گیریم و تا جان در بدن داریم، نمی‌گذاریم ذره‌ای از خاک وطن‌مان به دست کفتارها بیفتد. آقاجانم، یک جان ناقابل داریم که آن هم فدای خاک وطن و زنده نگه داشتن اسلام ناب و پاک محمدی(ص).

آقا جانم، ما این آیه را مرور می‌کنیم بارها و بارها همانطور که به ما فرمودی: «إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ.»

خواهر شهیده جنگ تحمیلی رمضان، طاهره محمدی و دخترش عطیه اصلاحی

امام، پدر بچه‌های شهداست

وقتی امام خمینی(ره) رحلت کردند، من هشت ساله بودم. از همان کودکی هر وقت دلتنگ پدر شهیدم می‌شدم، به من می‌گفتند: «امام، پدر بچه‌های شهداست.» بعد از رحلت امام، معلم کلاس اولم گفت: «گریه نکنید، امام خامنه‌ای پدر شما هستند.» حالا سال‌ها گذشته است، پدرم شهید شد و امروز امام خامنه‌ای هم از میان ما رفتند. با خودم فکر می‌کنم مگر دل یک انسان چقدر توان دارد که این همه داغ و مصیبت را تحمل کند؟ امام خامنه‌ای برای ما فقط یک رهبر نبودند، پناه دل ما و تکیه‌گاه خانواده‌های شهدا بودند.

خوشا به حال بچه‌های میناب و همه شهدای رمضان که بعد از آقای شهیدمان رفتند. خوشا به حال خواهرم شهیده طاهره نصرآبادی و دخترش عطیه عزیزم که یک روز بعد از شهادت آقا شهید شدند و به او پیوستند.

خواهر شهید رضا بختیاری از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

ما دیگر بابا نداریم!

شب همان روز ما به هیئت رفته بودیم. خانواده ما همیشه ارادت زیادی داشتند و همه آقا را خیلی دوست داشتند. در هیئت، هر کس وارد می‌شد می‌گفت در بعضی خیابان‌ها شادی می‌کنند و می‌گویند رهبر شهید شده. چند نفر هم به من زنگ زدند و پرسیدند. ما هم می‌گفتیم دروغ است و باور نمی‌کردیم. آن شب یکی از سخت‌ترین شب‌های زندگی ما بود. تا سحر بیدار بودیم. تلویزیون کم‌کم حال‌وهوای غمگین گرفت و ناگهان زیرنویس خبر را اعلام کرد. همان لحظه چقدر گریه کردیم.

گوشی‌ام زنگ خورد، پدرم بود. با گریه و فریاد می‌گفت: «بدبخت شدیم... بیچاره شدیم... آقا رفت.»

از همکاران داداشم هم شنیدیم که وقتی نیروها خبر را فهمیدند، چقدر ناراحت بودند. می‌گفت رضا خاک می‌ریخت روی سرش و تکرار می‌کرد: «زندگی بی‌آقا معنی نداره» و انگار همانطور هم شد. همان شب به اشتهارد حمله شد و همه آن نیروها شهید شدند. ما تا آن روز هیچ دیداری نداشتیم. بعد از شهادت برادرم، دخترش گریه می‌کرد و می‌گفت: «ما که دیگه بابا نداریم... کاش آقا بود و بابای ما می‌شد.» می‌گفت: «خوش به حال بچه‌های شهدا که قبلاً آقا را از نزدیک دیده بودند... حیف شد آقا شهید شد. یک دلگرمی برای خانواده».

همسر شهید حسین شربتی از شهدای مجاهد محور مقاومت

سال‌ها در انتظار شهادت

بعد از شهادت همسرم حسین‌آقا، یکی از موضوعاتی که باعث آرامش دلم می‌شد و حالم را رو به راه و از آن حالت دلتنگی و غم دور می‌کرد، این بود که همسر من فدای امام زمان(عج) و رهبر عزیزتر از جان‌مان شده و در راهی به شهادت رسیده که باعث ظهور آقا امام زمان(عج) است. این موضوع مرا آرام می‌کرد. وقتی تصویر آقا و صدای آقا را می‌شنیدم، این آرامش به من منتقل می‌شد که الان هر اتفاقی برای ما بیفتد، سر آقا سلامت است، آقا استوار است مثل همیشه. دقیقاً سحرگاه ۱۱ ماه رمضان بود که من بعد از خوردن سحری، پیامی را در گوشی دیدم که به خاطر شهادت دختر آقا و نوه‌شان و دامادشان تسلیت گفته شده بود. وقتی بیت را زده بودند، خبرها حکایت از سلامت رهبری داشت. بعد از دیدن آن پیام، تلویزیون را روشن کردم. آقای مجری با حالتی از بغض و لرزش می‌گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و عکس آقا آمد روی صفحه تلویزیون و صدای گوینده اخبار داشت پخش می‌شد و بعد عکس آقا آمد و یک نوشته. من اصلاً دوست نداشتم نوشته پایین صفحه را بخوانم. به خودم گفتم: «قطعاً پیام حضرت آقا برای شهادت دختر و داماد و نوه‌شان می‌خواهد منتشر شود» اما ناگهان خواهرم صدایم کرد و گفت: «نوشته آقا شهید شده!» بعد چشم‌هایم رفت روی متن آن نوشته. خواندم: «شهادت قائد امت...» خیلی لحظه سختی بود، حتی از لحظه شنیدن خبر شهادت همسرم هم سخت‌تر.

شکر که با شهادت رفت

با شنیدن خبر شهادت آقا به خودم نهیب زدم: «یعنی ما بعد از ایشان زنده می‌مانیم؟! الان دیگر باید خون گریه کنیم.» پای پیاده رفتم سمت مسجد محله‌مان. با خود گفتم: «فقط از خانه بیرون بروم.» در همان گرگ و میش سحر، خانواده‌ام هم سریع آماده شدند و همراه هم به مسجد رسیدیم. همه آمده بودند، حال و هوای عجیبی بود. انگار خبر شهادت پدرشان را شنیده باشند، بی‌تابی می‌کردند. حق هم داشتند، همه ما پدر از دست داده بودیم. میان همه این تلخی نبودن‌شان، وقتی فکر می‌کنم که با شهادت از میان ما رفتند، دلم آرام می‌گیرد. حیف بود که او با مرگ طبیعی از میان ما برود. کسی که سال‌ها در انتظار شهادت بود و مثل ارباب‌مان امام‌حسین(ع) در دهم ماه به شهادت رسید. این جای بسی شکر دارد که او با شهادت رفت، ولی برای ما جاماندگان، دیدن جای خالی‌شان سخت است.

شهادتش شهادت یک نفر نبود

نکته‌ای که می‌خواهم در اینجا به آن اشاره کنم، در کنار همه علو درجات و مقامات شهدا، داغی است که بر دل خانواده شهدا می‌نشیند و امام خامنه‌ای عزیز یکی از کسانی بود که به همسران شهدا بسیار توجه داشتند و در گفتار و رفتارشان این موضوع بسیار اهمیت داشت، به همین دلیل زمانی که حضرت آقا به شهادت رسیدند، گویی من پدر خودم را از دست داده بودم. شهادت‌شان، شهادت ولی‌مان، حامی‌مان و شهادت پدرمان بود. تنها شهادت یک نفر نبود، شهادت همه کس و کارمان بود، اما وقتی خبر انتخاب رهبر سوم انقلاب را به ما دادند، انتخاب شایسته آقا سیدمجتبی خامنه‌ای، گویا مرهمی شد بر زخم دل ما و آرامشی بعد از خبر شهادت حضرت آقا. آقاسیدمجتبی خامنه‌ای آرامش را در قلب ما جاری کرد و به معنای واقعی نور خدا عیان شد، خامنه‌ای جوان شد. در این ایامی که از خدا عمر گرفتم، اتفاقات خیلی تلخی را تجربه کردم. من در سال ۱۴۰۴ همه وجودم را در معراج شهدا در تابوت دیدم، همه وجودم را در مزار گذاشتم، در مزاری که رویش خاک آمد، سنگ آمد، اما بعد از شهادت همسرم، امیدمان به امامت مولای‌مان امام خامنه‌ای بود که با اهل و عیال‌شان فدای معبودشان شد و بعد از شهادتش قلب‌مان بسیار فشرد، اما همه این سختی‌ها و تلخی‌ها در این زمان و پیش از آن برای من «اهلی من عسل» بود، چراکه در راه اسلام و دین و کشورم بود.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۸۵

از راست به چپ

■ ۱ـ خانواده دوست‌داشتنی نقطه‌زن‌های هایپرسونیک!- از آثار مولانا، شاعر و عارف دلسوخته قرن هفتم ■ ۲ـ دومین رئیس جمهور ایران ـ از میهمان پذیرایی می‌کند ـ علامت مفعول ■ ۳ـ مسابقه با وسایل موتوری- دودمان و خانواده ـ اول؛ آغاز ■ ۴ـ تپه و پشته- خرمافروش ـ صورت ـ زیان‌دیده ■ ۵ـ ضربه‌ای در تنیس ـ اقامهٔ دعوی- سرپرستی کودک ■ ۶ـ گل لطافت ـ عبرت ـ فرشته ■ ۷ـ از سبک‌های کشتی ـ ضمیر مخاطب ـ ضد غلیظ ـ برکت و فزونی نعمت ■ ۸ـ نی نازک ـ دوستدار ـ آدمی ـ بلوف ■ ۹- رودی که از پاریس می گذرد- از ورزش های آبی- شیخ نشینی در خلیج فارس ■ ۱۰ـ نوعی صدا در موسیقی ـ صدسال ـ یخچال پرمصرف ■ ۱۱ـ بادخورک ـ دوراندیشی ـ قله زاگرس ■ ۱۲ـ مرغابی ـ برگ برنده ـ پول چین ـ فرمولی در اتومبیلرانی ■ ۱۳ـ برف آذری ـ نیم میلیون ـ بیماری کم‌خونی ■ ۱۴ـ حرف دهن کجی ـ پدر؛ سرپرست خانواده ـ نوعی طوطی ■ ۱۵ـ چنانچه مردم از هر یک از سازمان‌های دولتی شکایت داشته باشند، باید به این سازمان مراجعه کنند ـ چاشنی صبحانه

از بالا به پایین

■ ۱ـ باشکوه- از شهرک‌های اقماری غرب تهران ـ قبرستانی در مدینه ■ ۲ـ دارچین هندی- منطقه‌ای در شمال تهران ـ نوعی اتومبیل ■ ۳ـ رود بزرگ سوئیس ـ توتیا ـ وحشی ■ ۴ـ زندگی ـ اسم آذری ـ از استان‌های عراق ـ دختر کارتونی ■ ۵ـ ضرب شمشیر ـ بهترین جایگزین برای کسانی که به مصرف شیر حساسیت دارند ـ برنج شوشتر ■ ۶ـ خاطر و ذهن ـ زیر ـ بندری در بلغارستان ■ ۷ـ سپس عربی ـ آسمان غرنبه ـ توانایی خواندن و نوشتن ■ ۸ـ قصد و آهنگ ـ صدمتر مربع ـ دور افتاده ـ جایز و شایسته ■ ۹ـ مهره شطرنج ـ افتخار ـ تکرار حرفی ■ ۱۰ـ درختی که ریشه آن شبیه انسان است - برس چهارپایان ـ مار خطرناک ■ ۱۱ـ مظهر زیبایی ـ جانشین اسم ـ پول فرانسه پیش از اتحاد پولی اروپا ■ ۱۲ـ «از» عرب زبان ـ آفریننده ـ رود شرعی ـ سخن‌چین ■ ۱۳ـ محل ذخیره دنیوی ـ ظرف مسی بزرگ ـ دانه تسبیح ■ ۱۴ـ دستیار ـ مشورت ـ داخل دهان ■ ۱۵ـ سرگرد قدیمی ـ نوعی جرثقیل ـ گشوده

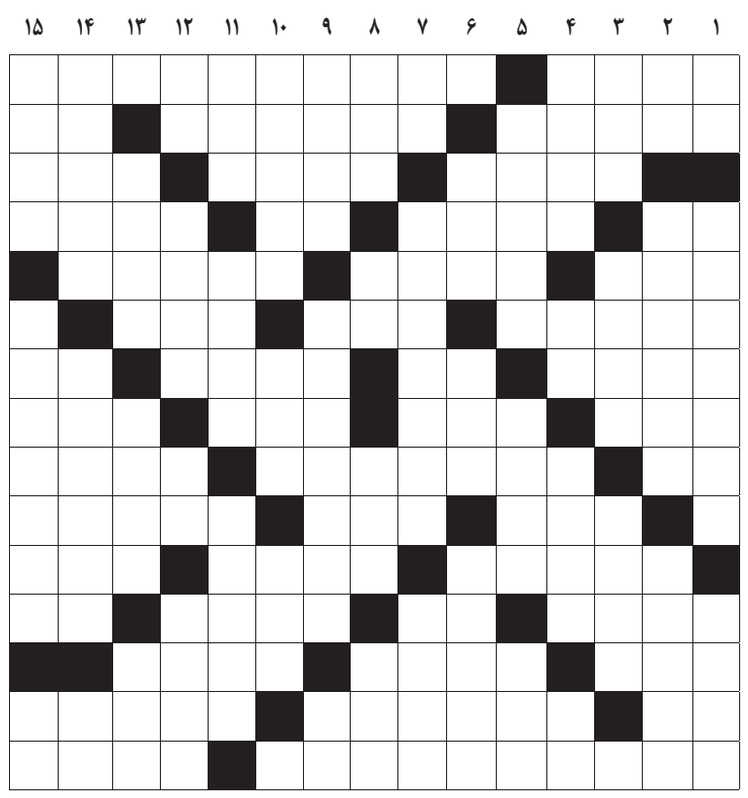

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۵	۹		
					۶			۷
		۳				۱		۵
	۱		۵		۲			
						۲		
	۵	۸	۷					
		۶					۹	۱
۳				۴				
	۹	۷		۳				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۸۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ه	ی	ج	ن	س	ت	ا	ن	ی	م	■	ت	ر	ا	پ
۲	ل	ی	ل	■	ا	ب	و	ذ	ر	ا	■	و	ی	ن	ی
۳	■	ل	ی	ر	ا	ل	ر	■	ر	د	س	ر	■	س	ر
۴	ق	■	گ	ا	ل	ر	ی	■	ر	ز	ه	■	ف	■	ا
۵	و	ل	■	س	ی	ک	■	ش	ا	م	■	ی	ر	س	ن
۶	ش	ی	ن	ت	و	■	ر	ش	د	■	ک	ش	ا	ی	ش
۷	■	■	■	ی	ا	غ	ی	■	ی	خ	■	ت	ن	ک	ه
۸	م	ن	گ	■	ن	ر	خ	■	ک	ب	د	■	ک	ل	ر
۹	ک	ا	و	ه	■	ش	ت	■	ا	ت	ا	ت	■	■	■
۱۰	ت	ر	ا	ن	ن	ه	■	ا	ل	■	د	ق	ی	ق	ه
۱۱	پ	ا	ر	ی	■	ب	ک	و	■	ک	ا	ل	■	م	ن
۱۲	خ	■	ش	■	ا	خ	ر	■	ب	و	ر	ی	ا	■	ک
۱۳	ا	پ	■	ط	ف	ل	■	ب	ی	ر	■	ن	چ	د	■
۱۴	ن	چ	ا	ب	ت	■	و	ا	ن	ی	ل	■	ز	و	د
۱۵	ه	ا	د	ی	■	ن	ه	چ	ا	ل	ب	ل	ا	غ	ه